



درسوگ و اندوه شخصیت فرهنگی کشورما

مرحوم ضیا قاریزاده



ضیا قاریزاده، شاعر، نویسنده، اوازخوان، اهنگساز و طنز پرداز کشورما به عمر هشتاد و پنج سالگی در دلتنگی های دیار غربت، چون عاشق دلباخته دیار خود که به دیدار معشوقش لحظه شماری می کرد، با حرمان و دلی پر از ارمانهای نیک و سچئه انسانی، شام یکشنبه ۲۳ جدی سال روان خورشیدی در کانادا، رخ به نقاب خاک کشید .

ضیا قاریزاده مردی بود که پختگی شخصیتش را در پایداری و مقابله با همه بی رحمی های زمانه چون قامت بلند استوار کوه اسمائی، کمائی کرده بود. هنوز باور های معصومیت دوران طفلیتش او را و میداشت تا دنیا و ماحول خود را مبرا از زشتی های عجولانهء با ساخته و بافته عدهء از ادمها، با رنگ شفاف و دلپذیر نگاه کند . اما در گیر و دار تیره گی و تراژدی سقوط سلطنت شاه امان الله غازی، پدر ضیا قاریزاده، دوست محمد قاری، که یکی از فرهنگیان زمانش بود، به جرم همدلی و همیاری با شاه امان الله غازی تیرباران می شود . این اولین سیلی بیرحم و زخم شمشیر بد طینت زمانه بود که بر دل معصوم ضیا قاریزاده، داغ حسرت جدائی پدر را نقش کشید . اما این درد و این غم نا خواسته مایهء می شود برای سروده ها و ترانه های دلنشین از قاریزاده که باز تابی است از رنج ها و ارزوهای مردم وطنش و آرایه های هنری و ادبی او چنان از تهء دل بر خاسته است که بر دلها نقش ماندگاری یافته اند .

ضیا قاریزاده، زمانی به صفت معلم و زمانی هم در عرصه مطبوعات و ادبیات مصروفیت های رسمی داشته اما او دل بستگی به کار و بار دولتی چندان نداشت به همین سبب است که او را بیشتر مردم ما از طریق سروده ها و ترانه هایش به عنوان یک شخصیت متبارز فرهنگی - ادبی می شناسند . ضیا قاریزاده صاحب فصاحت زبان و جوهر شیرین کلام بود به همین علت بود که حضور او در مجالس، روحیهء مجلس را گرمی و شادی می بخشید . او علاوه از اینکه در عرصه مطبوعات، تیاتر و هنر موسیقی رابطه فعال کاری داشت ضمناً برای نوشتن این آثار هم مجال یافته بود: نگینه ها، خزان زندگی، هدف، سهم هنود در سخن دری، رسالهء نینواز، پیام

باختر و مجموعهء منتخب اشعار او که به زیور چاپ اراسته شده اند. ضیا قاریزاده ان مردی که در تار و پود وجودش مهر و محبت وطن تنیده بود، هیچ گاهی خیال کوچیدن از دیار نازنینش در فکر و ذهنش خطور نمی کرد. اما در "چپه گرمک قدرت بگیر" سال ۱۹۹۲ عیسوی و این بار در سالمندی ماتم دار بربادی همه هست و بود یک عمر از تلاش زندگیش شد . در برابر چشمانش مضحکء زورآمائی قدرت طلبانی بود که کوردلانه با باران راکت، کلبهء آبادش را به خاک یکسان نمودند. او می دید که یک مشت جاهل، حاصل یک عمر از خامه پردازی هایش را به دم آتش می سپارند و بعد دود سیاه از ان نبشته های پر بها خاکستری بجا می گذارد . و او می نگریست که چپاولگران مال متاعش را می دزدند . او دیگر تاب نظارهء این همه حقارت کابوسی وحشتبار را تاب نمی آورد و راه دیار مهاجرت نا خواسته را به پیش می گیرد که سرانجام به کانادا می رسد. ضیا قاریزاده، که خود را از وطن، جمع یاران و دوستانش در دیار غربت دور و تنها می یابد دلتنگیهای غربت به سراغش می آید . اما او تا آخرین لحظات زندگی گرد ان غصه و درد استخوان سوز را در مجالست و ملاقات با وطنداراش در کانادا برخ نیاورد .

دلا برو بباغ و مشرب از انار آموز

که موج خون بر دل و خنده بر دهان دارم

با اندوه فراوان ضیا قاریزاده، ان خدمتگزار صادق فرهنگ و ادب کشور ما دیگر در جمع ما نیست. برای فامیل، بازماندگان، دوستان و علاقمندانش ابراز تسلیت نموده، برای وی بهشت برین از بارگاه ایزد لایزال استدعا می نمایم.

۱۷ جنوری ۲۰۰۸

فضل الرحیم رحیم خبرنگار آزاد

www.esalat.org